

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۱۸ اپریل ۲۰۲۳



یونس نگاه

سیاست مهم‌ترین عمل اجتماعی

(۲)

در بخش اول این مقاله از ضرورت تحقیق در شناخت خود و اجتماع و ناگزیری سیاست گفته شد. با آن‌که انسان به دلیل توانایی ویژه در شناخت و زندگی اجتماعی، موجود سیاسی است، اما هر انسان و در همه مراحل زندگی در این عرصه نقش فعال و سازنده ندارد و از جایگاه سیاسی خود آگاه نیست، ابزار لازم سیاست‌ورزی در اختیار ندارد و عوامل سیاسی را که مسیر حیاتش را شکل می‌دهند بدرستی نمی‌شناسد. ما بیشتر مواقع ناخودآگاه با رفتن به مسیرهای ناشناخته و تحمیلی، چسبیدن به روزمرگی و افتادن در موج‌های ناشی از عمل جمعی و آنچه از سوی گروه‌های سیاسی یا عوامل بیرونی تحمیل می‌گردد، نقش بازی می‌کنیم. نکته اساسی در این است که ما در انفعالی‌ترین حال نیز موجود سیاسی هستیم و در شکل‌دهی سمت‌وسوی سیاسی جامعه اثرگذاریم. از این رو هرچه منفعل باشیم، بیشتر به ابزار و بدتر از آن به کالای سیاسی بدل می‌شویم، در جبهاتی که به زندگی و منافع ما ارتباط ندارد به حرکت می‌افتیم و در معاملاتی که به سود ما نیست، عرضه می‌شویم. حرکت‌های سیاسی محصول تحولات اجتماعی و اقتصادی است، ولی گاهی به دلیل نبود آگاهی لازم و فقدان نیروی سازمانده، تحولات اجتماعی به کج‌راه کشانده می‌شوند و حرکت‌ها به پختگی نمی‌رسند. از این رو کسب آگاهی سیاسی، تلاش برای نشر آن و تبدیل خواسته‌های عمومی به پیام‌های روشن سیاسی، مسؤولیت افراد و اقشار پیشتاز جامعه است. در شرایط کنونی، شناخت درست از وضعیت سیاسی کشور مأموریت اصلی کسانی است که در پی نجات‌اند. لازم است بدانیم که چه نیروهای فعال و کدام ظرفیت‌های بالقوه‌ای در کشور وجود دارد و چگونه می‌توان خواسته‌های عمومی و گاه مبهم آزادی، عدالت، رفاه و صلح را به برنامه سیاسی بدل کرد و انگیزه پیکار را میان مردم خلق نمود. این شناخت در جریان کار سیاسی و تحقیق و مذاکره همراه با آن، به دست می‌آید و همیشه نسبی است. یعنی با گذشت زمان و با توجه به گسترش تماس و رابطه ما با میدان سیاست و مردم،

پخته‌تر می‌شود. لازم است برای سمت‌دهی درست نیروی مردم و تلاش مبارزان، موانع و فرصت‌ها را شناسایی کنیم و از دشمنان مردم و عوامل بازدارنده در راه تحقق آرمان‌های مترقی سخن بگوئیم.

در شرایط کنونی بازیگر اصلی سیاست افغانستان گروه طالبان است و نیروهای دیگر با چگونگی واکنش به آن گروه شناخته می‌شوند. از این رو شناخت طالبان برای درک وضعیت افغانستان و این‌که چگونه و از کجا می‌توان راه ترقی را پی گرفت، نیاز است. از دیدگاه‌های طالبان، نقش مخرب آن گروه و روابطش با همسایگان و گروه‌های تروریستی بسیار سخن گفته شده است. این‌جا می‌بینیم که ریشه‌های این گروه کجا است، چگونه ساختاری دارد، با جامعه چگونه ارتباط می‌گیرد، در کدام طیف قرار می‌گیرد و صاحب چه ویژگی‌های سازمانی است که منجر به برتری کنونی‌اش شده است.

بلی امروز طالبان حاکماند و مواضع سیاسی نیروهای دیگر در واکنش به آن گروه مشخص می‌شود، اما مهم‌ترین ویژگی خود گروه طالبان واکنش است. طالبان در پی تحول نیستند، بلکه محصول درمادگی و واکنش جامعه در برابر بیماری‌های سیاسی و اقتصادی ناشی از مدیریت نادرست تحول‌اند. گروه‌های سیاسی تحول‌خواه برنامه و اساس‌نامه دارند و برای آینده پلان‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی طرح می‌کنند. آنان برای طبقات و اقشار جامعه نقش و جایگاه تعریف می‌کنند و اگر به قدرت برسند، قوانین وضع می‌کنند و پلان‌هایی برای اصلاح، تغییر و پیش‌رفت طرح می‌نمایند. طالبان در واکنش به پلان‌ها، برنامه‌ها، قوانین و اهداف سیاسی دیگران، یا در برابر مسیری که جامعه در کل به سوی تغییر پیموده و یا قصد پیمودن دارد، موضع می‌گیرد و می‌کوشد از آن طریق هویت سیاسی یابد. این کمبود طالبان در کوتاه‌مدت به قوت بدل شده و توانسته است در مواقع ضرورت از نارضایتی طیف‌های گوناگون جامعه بهره بگیرد، بی‌آن‌که خود راه‌حلی ارائه کند. اگر دور نرویم و به تجربه افغانستان بعد از سال ۲۰۱۴ توجه کنیم، متوجه می‌شویم که چگونه طالبان در باتلاق نارضایتی جامعه از بن‌بست، رشد یافتند. در نبود نیروی سیاسی مترقی که بتواند راه بدیل ارائه کند، مردم شکار تبلیغات این گروه شدند و نیروهای سیاسی شریک قدرت، برای گریز از بن‌بست به طالبان چون بازیگر مهم روی آوردند و در واقع گروه طالبان با برکشیدن نقاط ضعف دولت جمهوری اسلامی و در عین حال اعمال فشار نظامی و تروریستی متحدان بسیاری در درون حکومت، میان مردم و بازیگران خارجی یافتند. آنچه در فاصله بین ۲۰۱۵ و ۲۰۲۱ رخ داد و مسیری را که طالبان از موقعیت تروریستی تا نیروی سیاسی پرجاذبه برای بیشتر بازیگران داخلی و خارجی پیمود، بی‌آن‌که حتی یک اعلامیه راه‌گشا داده باشد و هیچ سندی برای توضیح موضع سیاسی خود در مورد آینده کشور نشر کرده باشد، در واقع خلاصه داستان قدرت‌گیری نیروهای ارتجاعی است که مهارت اصلی‌شان نفی است.

البته ریشه‌های موضع واکنشی طالبان به این سال‌های اخیر محدود نمی‌ماند، بلکه آنان میراث‌داران واکنش‌های ارتجاعی در برابر تحولاتی‌اند که قرار بود در قرن بیستم کشور ما را به قافله تمدن معاصر برساند و با جریان‌های واکنشی جهان اسلام، به‌خصوص شبه‌قاره هند، پیوندهای فکری و سازمانی دارند. عبارت پیوند سازمانی برای طالبان شاید عجیب به نظر برسد، ولی در ادامه توضیح خواهم داد که آن گروه به رغم فقدان تشکیلات سازمانی متعارف، چگونه سازمان می‌یابد و با نهادهای سنتی جامعه رابطه برقرار می‌کند. اما پیش از آن خوب است به ویژگی‌های ارتجاعی طالبان بیشتر بپردازیم. طالبان مثل اسلاف ارتجاعی خود با واکنش به تحولات در عرصه‌های مهم زندگی چون تعلیم، دولت‌داری، فرهنگ و اقتصاد ابراز وجود کرده‌اند، بخش مهم نیرو و حمایت‌شان را با نفی آموزش معاصر (مکتب و دانشگاه) به دست می‌آورند و از آن طریق صدها هزار تنی را که در مدارس سنتی افغانستان و منطقه درس خوانده‌اند، بسیج می‌کنند. آن جمعیت بزرگ مدرسه‌دیده که در نظام استوار بر تعلیمات عصری فرصت چندان برای کسب شغل ندارند و

به‌آسانی نمی‌توانند در بازار کار، اداره و دولتی‌داری به مقام برسند، دست به نفی هر گونه تلاش برای شکل‌گیری چنان نظام می‌زنند و با اتکا بر دین و سنت‌های بازمانده از دورانی که تعلیمات مسلکی و دانشگاهی رایج نبود، این تعلیمات را بیگانه و کفری می‌خوانند و اگر آن را کامل حذف نتوانستند، به حاشیه رانده و به مهارت‌های صرفاً مسلکی تقلیل می‌دهند تا رهبری جامعه و از آن طریق انحصار ثروت و قدرت به قشر غیردانشگاهی انتقال یابد. به دلیل آن‌که آموزش عصری در سراسر افغانستان ریشه نگرفته و در چهل سال گذشته بخش‌های وسیع کشور از این جهت شاهد عقب‌گرد بوده است، طالبان با مقاومت جدی روبه‌رو نمی‌شوند و توانسته‌اند حقوق بسیار ابتدائی تعلیم و تحصیل مردم، به‌خصوص دختران را زیر پا کنند و مانع انکشاف آموزش شوند.

از نظر اقتصادی طالبان ریشه در واکنش بازارها، شیوه‌های تولیدی و تاجرانی دارند که شکل‌گیری اقتصاد مدرن استوار بر صنایع و خدمات را به سود خود نمی‌بینند. آنان با زمین‌داران، زارعان، قاچاق‌بران، تاجران محصولات خارجی و عاملان بازار سیاه هم‌سویند. طالبان هنگام جنگ با قلبه کردن سرک‌ها، تخریب پلچک‌ها، اختطاف سرمایه‌گذاران، تحقیر و اعدام تحصیل‌کردگان به همدستی‌شان با دشمنان تحول اقتصادی در افغانستان عمل می‌کردند. هر جایی که طالبان نفوذ داشته، سکتور خدمات بیشترین آسیب را دیده است و پس از آن صنعت و تولیدات داخلی دچار رکود و عقب‌گرد شده است. توجه طالبان به زراعت سنتی، تریاک و استخراج معادن، نیز حکایت از همان موضع ارتجاعی این گروه در اقتصاد دارد. طالبان در این سکتورها نقش تاجرانه و مدرسه‌ای ادا می‌کنند. آنان در فروش و قاچاق مواد مخدر و فروش مواد معدنی یا واگذاری معادن به شرکت‌های خارجی، نقش تاجر را بازی می‌کنند و کارشان در جمع‌آوری محصولات گمرکی و حق‌الامتیاز استخراجی با آن روش حریصانه به جمع‌آوری عشر و زکات و ارتزاق از درآمد دیگران که در مدارس رایج است، شباهت دارد. این نیز در کوتاهمدت باعث قوت طالبان شده و آن گروه را به سازمان سیاسی تاجران، قاچاق‌بران، رانت‌خواران و عشرگیران بدل کرده است.

نکته مهم این است که خیلی از رانت‌خواران، قاچاق‌بران، تاجران، غارت‌گران و انجوبازان دوران جمهوریت نیز به‌آسانی می‌توانند زیر چتر طالبان قرار گیرند. برای پیوستن آنان به طالبان، نیاز به تحول بنیادی در سیاست این گروه نیست، بلکه امارت طالبانی می‌تواند با تعدیلات سطحی سیاست‌هایش بخش بزرگی از زورمندان دوران جمهوریت را زیر چتر سیاه خود جای دهد. قدرت‌های خارجی متوجه این اشتراک طالبان و مخالفان «همه‌شمول‌خواه» شده بودند و انتظار داشتند که از طریق مذاکرات دوحه اجماعی در بازتوزیع قدرت و ثروت رانتی، تجاری و انجویی فراهم سازند. کمپین وسیعی که برای تسلیمی دولت راه افتاده بود، دیدارهای پیهمی که بیشتر بازیگران قدرت‌مند دوران جمهوریت با نمایندگان طالبان برگزار می‌کردند و تبلیغاتی که از تغییر طالبان می‌شد، ریشه در همین ظرفیت همسوئی بین آنان و طالبان داشت. طالبان اگر به برخی قدرت‌مندان دوران جمهوری اسلامی در مالیات، محصولات گمرکی، استخراج معادن، قاچاق مواد مخدر و راه‌های دیگر ثروت‌اندوزی و استثمار گرسنگان افغانستان سهم بدهند و مانع نشستن آنان بر صدر هرم‌های محلی قدرت (قومی، سمتی، مذهبی و زبانی) نشوند، دولت «همه‌شمول» شکل خواهد گرفت. اما کار تأمین عدالت، آزادی‌های مدنی، انکشاف صنایع و خدمات و شکل‌گیری افغانستان مدرن و دموکرات همچنان با دشواری‌های بنیادی مواجه خواهد بود. بیشتر مخالفان سطحی طالبان به‌آسانی می‌توانند در بدل منافع تجاری و گرفتن سهم در غارت، با مواضع ارتجاعی طالبان هم‌سو شوند. مثلاً اگر طالبان مکاتب دخترانه را با معرفی حجاب مدرسه‌ای و جراحی عقب‌گرایانه نصاب تعلیمی باز کنند و در کنار آن حاضر به برگزاری جرگه قومندانان، ریش‌سفیدان، زورمندان، تاجران و پول‌داران کلان برای معرفی اداره موقت شوند، خیلی از مخالفان همه‌شمول‌خواه به امارت طالبان خواهند پیوست، به‌خصوص اگر آن جرگه و اداره موقت مانع تحقیق در مورد منابع ملکیت‌ها و سرمایه‌های مخالفان

شود و آنان را در برابر دعوای حقوقی اشخاص متضرر حفاظت کند. برخورد محتاطانه طالبان با دارائی‌های قدرت‌مندان دوران جمهوریت، بخشی از سیاست طالبان برای کنترل مخالفان است. طالبان که شعارهای دین و عدالت‌شان گوش ملت را کر کرده، به دارائی‌های قدرت‌مندان دوران جمهوریت دست نزده‌اند و آن‌ها را چون امانت الهی نگه داشته‌اند، ولی جان سربازان را هر جا لازم دیدند، چون رشقه و شبدر درو می‌کنند. برای حفاظت از قصرهای زورمندان محافظ توظیف کرده‌اند و خبری از آتش‌سوزی، تخریب و غصب دارائی‌های مشکوک تاجران، زورگیران و رشوت‌خواران نمی‌شنویم، در حالی که بارها مکاتب در پنجشیر، خوست و جاهای دیگر آتش زده شده‌اند، قریه‌ها و مزارع مردم در برخی مناطق غصب گردیده، خانه‌های مردم را «جن‌ها» سوختانده و کوچ اجباری و اعدام‌های صحرایی بسیاری اتفاق افتاده است. طالبان نیروهای مخالف قاچاق، اختطاف، زراندوزی، غارت و فساد نیستند، بلکه خود در آن بیماری‌های اقتصادی ریشه دارند و حافظ منافع غارت‌گران‌اند.

در ادامه ریشه‌های طالبان را بیشتر خواهیم کاوید.